

# فرهنگ



- بازنمایی مهاجرت و مهاجر در آهنگ‌ها و اشعار عامیانه افغانستان / بلیس علوی / ۸.
- سیر تحول مطبوعات و رسانه‌های جمعی در افغانستان / محمد عرفانی / ۲۰.
- جایگاه رسانه‌های جمعی در نظام حقوقی افغانستان / محمد عوض اعتمادی مالستانی / ۲۸.
- تحلیل و بررسی نفس در آرای نجم‌الدین رازی و ابن سینا / یعقوب یسنا / ۳۷.
- پروان و آذر فرنبغ بر روشن کوه آن / دکتر محمدیونس طغیان ساکایی / ۴۷.
- نوای خاموش نهران / شوونمل حسینه سلیمان / ۵۰.
- نگاهی به حماسه «ساتی برزن» / دینا محسنی / ۵۶.



بلقیس علوی

توصیف آن‌ها از خود و تجربه زندگی‌شان را در دیار هجرت مورد بررسی قرار می‌دهد. مهاجرت آن‌گونه که در فرهنگ شفاهی مردم افغانستان انعکاس یافته عمیقاً آمیخته با نوستالژی، رنج و تلخی است. نحوه توصیف زندگی و غربت در اشعار و آهنگ‌ها، در واقع تجربه مهاجر را در رویارویی با فقدان (از دست دادن‌ها) و کمبودهایی که دوری از وطن به بار می‌آورد، به تصویر می‌کشد.

### چکیده

تمرکز این پژوهش بر موضوع مهاجرت در شعر عامیانه به ویژه دوبیتی و غزل و همین‌طور متن موسیقی و ترانه‌های افغانستانی‌ها به زبان فارسی است. هدف از این طرح، فهم و تحلیل زمینه فرهنگی ای است که افغانستانی‌ها در آن زندگی می‌کنند، درباره آینده می‌اندیشند و تصمیم می‌گیرند. این نوشته مشخصاً به صداها و مهاجران می‌پردازد، نحوه



# بازنمایی‌ها و مهاجرت

## در آهنگ‌ها و اشعار عامیانه افغانستان

### مقدمه

مردم افغانستان سابقه طولانی در مهاجرت دارند که به هیچ‌وجه محدود به چهار دهه اخیر نمی‌شود. فرهنگ عامه مردم افغانستان این تجربه را از طریق موسیقی و شعر بازتاب داده است. از میان اجزای تشکیل‌دهنده فرهنگ عامه، شعر به نظر، عنصری بنیادی می‌آید (لویی دوپری مردم افغانستان را ملتی شاعر می‌نامد). نویسندگان دیگر (؛ Mills, 2013; Lowen 2010)، هم به جایگاه مهم شعر در گفتمان روزمره افغانستانی‌ها پرداخته و بر اهمیت آن تأکید ورزیده‌اند. برای آرنی لوین، شعر و موسیقی بخش جدایی‌ناپذیر فرهنگ حوزه فارسی زبان‌ها است.

شعر عامیانه، آوازه‌ها و ترانه‌های مردم افغانستان سرشار از نمونه‌های فراوان درباره مهاجرت و مهاجران است. جدایی و رنج دوری از وطن، یکی از درون‌مایه‌های تکرارشونده در شعر و موسیقی مردم این سرزمین است؛ اما با وجود بسامد بالای این درون‌مایه، ما مطالعه تحلیلی مستقلی در این باره نیافتیم. به طور کلی، پژوهش‌های آکادمیک محققان داخلی درباره فرهنگ شفاهی معمولاً بر گردآوری مجموعه‌های شعر، داستان‌های عامیانه و ضرب‌المثل‌ها متمرکز بوده که هدف از آن حفظ، معرفی و پاسداشت این منابع بوده است (جاوید ۱۳۴۳، قویم ۱۳۵۲، شهرستانی ۱۳۵۲، شعور ۱۳۵۳، روشن رحمان ۱۳۶۳، خاوری ۱۳۸۲، سمنگانی ۱۳۸۷، شهرانی ۱۳۸۷، ۱۳۸۹). البته باید خاطر نشان کرد که درون‌مایه مهاجرت در ادبیات مکتوب و مشخصاً شعر معاصر افغانستان، یعنی شعر مهاجرت مورد مطالعه محققان داخلی قرار گرفته است (وثیقی ۱۸۸، تابش ۱۳۹۳، آرین فقیری ۱۳۹۲، احمدزی ۱۳۹۲، محمدی ۱۳۹۴)؛ اما پژوهش فعلی بر فرهنگ شفاهی و عامیانه تمرکز دارد.

در این پژوهش ما برآن هستیم که به چند سوال محوری پاسخ دهیم: تجربه مهاجرت به چه صورتی در ترانه‌ها و اشعار عامیانه بازنمایی

شده است؟ چگونه مهاجران خود و زندگی‌شان را در غربت توصیف می‌کنند؟ نحوه بازنمایی کشورهای مبدأ و مقصد در موسیقی و اشعار عامیانه چگونه است؟ تصاویر و عواطف و احساس‌های انعکاس یافته در داده‌های ما چیست؟

موضوع مهاجرت در فرهنگ شفاهی افغانستانی‌ها از زوایای مختلف و با رویکردهای متفاوت قابل بررسی است. در این مقاله، ما تنها بر روی صدهای مهاجران و تصویری که آن‌ها از خود و تجربه زندگی در دیار هجرت به دست می‌دهند تمرکز کرده‌ایم.

### روش‌شناسی تحقیق

ما در این پژوهش، به مطالعه جایگاه مهاجرت در فرهنگ عامه پرداخته‌ایم. برای توضیح دلیل این انتخاب، لازم است اشاره کنیم که مراد ما از «فرهنگ عامه» چیست. در این پژوهش (بدون این‌که وارد طبقه‌بندی منسوخ شده فرهنگ پست و فرهنگ والا شویم)، ما بر روی آثار فرهنگی و هنری‌ای که توسط مردم افغانستان خلق شده‌اند، مورد استقبال قرار گرفته و تحسین می‌شوند، تمرکز کرده‌ایم. از این رو، هر اثر شعری یا موسیقایی که در جامعه افغانستانی‌ها جا باز کرده، شنیده، خوانده یا تماشا می‌شوند و به نحوی به صورت مستقیم یا غیر مستقیم از مهاجرت سخن می‌گویند، می‌توانند موضوع مطالعه و بحث ما قرار بگیرند.

در این پژوهش، تأکید ما بر فرهنگ شفاهی است؛ چرا که این فرهنگ از بطن مردم می‌آید و بیان‌گر آلام، شادی‌ها، آرمان‌ها و بیم‌های مردم است. همان‌گونه که مارگرت میلز، فولکلورشناس و پژوهشگر برجسته «فرهنگ عامه» دنیای فارسی زبان‌ها می‌گوید: «فرهنگ شفاهی یا فولکلور، پویاتر، قابل تطبیق‌تر و پاسخگوتر به شرایط بومی است تا فرهنگ مکتوب» (۲۰۰۶). از سوی دیگر، فرهنگ شفاهی برای مردم بی‌سواد، کم‌سواد



و مردمی که گرایش به کتاب خواندن ندارند، بیشتر در دسترس هست. در جامعه افغانستان با درصد بالای بی سواد، فرهنگ شفاهی همچنان شیوه رایج تر انتقال تجربیات، عواطف و حتی دانش است.

البته ما فرهنگ مکتوبی را که جزئی از فرهنگ عامه شده باشد هم شامل این پژوهش کرده ایم. با توجه به پیوند عمیق میان فرهنگ شفاهی و فرهنگ مکتوب و هم پوشانی این دو (همان گونه که مارگارت میلز (۲۰۰۶) بر آن تأکید می کند)، این رجوع قابل توجیه است. کم نیستند اشعار سروده شده توسط شاعران (برخلاف اشعار عامیانه سروده شده توسط افراد گمنام و اغلب بی سواد)، که وارد فرهنگ عامه می شوند. برعکس این مورد هم صادق است. بهترین مثال، شعر بازگشت محمدکاظم کاظمی شاعر افغانستانی مقیم ایران می تواند باشد که اکنون در افغانستان شناخته شده است. در واقع ابیات اول این مثنوی بسیار جا افتاده و در آهنگ های متعددی هم بازخوانی شده است.

### نمونه گیری

ماسعی کردیم که مجموعه اشعار عامیانه مناطق مختلف فارسی زبان های افغانستان را در نظر بگیریم. در نتیجه به مجموعه فرهنگ شفاهی گردآوری شده شمال کشور، هرات، کابل، پنجشیر و هزاره جات برای پوشش تمامی نواحی فارسی زبان مراجعه کردیم. در مجموع داده های ما شامل ۱۷۰ آواز و ۱۹۰ شعر عامیانه (اغلب دوبیتی و رباعی) می شود.

مطالعه ما در کابل بوده و جمع آوری داده اغلب از طریق رسانه ها، مجموعه های گردآوری شده چاپ شده، سایت های اینترنتی و آلبوم های موسیقی و البته گاه از طریق گفتگو با خوانندگان صورت گرفته است. ما نتوانستیم به ولایت ها و مناطق روستایی و شهری کشور رفته و مستقیم از طریق مردم دوبیتی های محلی یا آوازهای موجود را جمع آوری کنیم؛ امری که دامنه تحقیق ما را محدود کرده و طبیعی است که اشعاری نیز از چشم ما دور مانده باشد. ما علاقه مند به مطالعه مردم نگاری بودیم؛ اما با توجه به ملاحظات امنیتی و همین طور محدودیت های این طرح پژوهشی، نتوانستیم این روش را در پیش بگیریم.

### روش تحلیل

رویکرد ما در این پژوهش، جامعه شناختی، زبان شناختی و ادبی بوده است البته تا حدی رویکرد روان شناختی را نیز در هنگام تحلیل در نظر داشته ایم. ما اشعار و ترانه ها (متن ترانه ها) را بارها و بارها خواندیم تا مفاهیم، تصویرها و درون مایه های کلیدی و مشترک آن را دریابیم. سعی کردیم تا داده هایی به دست آمده از منابع مختلف و همین طور بر اساس مکان های متفاوت هجرت را با هم مقایسه کرده در عین حال که صداهای متعدد و همین طور دوره های تاریخی را نیز در نظر داشته ایم. باید یادآوری کرد که تحلیل ما بیشتر جامعه شناختی است تا ادبی. فرم و ساختار اشعار در این مطالعه مورد توجه نبوده است، مگر این که این ساختار، بیانگر ایده و پیام خاصی بوده باشد. از این رو، تحلیل محتوا و متن مورد نظر ما بوده است، علاوه بر آن که بستر اجتماعی و تاریخی آفرینش های هنری و ادبی مربوط به مهاجرت را نیز در نظر داشتیم.

### روایت از دست دادن ها

#### خودتوصیفی مهاجران

با وجود تنوع مهاجرت در افغانستان (از کارگران مهاجر سال های قبل از جنگ گرفته تا مهاجران و پناهندگان دوره جنگ و پس از آن)، تصویری که از مهاجران در اشعار عامیانه و متن آهنگ های موسیقی بازتاب یافته، یادآور اشخاصی است که از دست دادن و فقدان در سطوح و اشکال مختلف ویژگی اصلی آن ها است.

مطالعه دایره واژگانی که در اشعار و ترانه ها برای توصیف مهاجر توسط خود او به کار رفته اند، مجموعه ای از اصطلاحات و عبارات اغلب منفی و سلبی با بار معنایی فقدان را به ما می نمایاند. در نگاه کلی، پیشوند «بی» در بسیاری از این عبارات به چشم می خورد: بی کس، بی یار، بی آشیان، بی خان و مان، بی خانه، بی مکان، بی میهن، بی وطن، بی سامان، بی چاره، بی زبان، بی ستاره، بی ترانه، بی شور، بی بهار، بی تبسم. به این اصطلاحات می توان عبارات متعدد دیگری افزود که متضمن از دست دادن است: آواره، غریب، سرگردان، محزون، دلگیر، زار، نالان، ناتوان،

با وجود تنوع مهاجرت در افغانستان (از کارگران مهاجر سال های قبل از جنگ گرفته تا مهاجران و پناهندگان دوره جنگ و پس از آن)، تصویری که از مهاجران در اشعار عامیانه و متن آهنگ های موسیقی بازتاب یافته، یادآور اشخاصی است که از دست دادن و فقدان در سطوح و اشکال مختلف ویژگی اصلی آن ها است.

### روش جمع آوری داده

ما از شیوه های متنوعی برای دستیابی به داده استفاده کرده ایم: مجموعه های گردآوری شده دوبیتی ها و اشعار محلی، آثار نوشته شده درباره فرهنگ شفاهی، سایت های اینترنتی که مجموعه اشعار و ترانه های عامه را نشر می کنند و همین طور رسانه های شنیداری چون رادیو و تلویزیون هم چون برنامه ستاره افغان. علاوه بر این، ما از میان مصاحبه های نیمه ساختاری و میزگردهای انجام شده با نویسندگان پژوهشگران و همین طور فهرست بندی و گوش سپاری به مجموعه آثار خوانندگان و نوازندگان آماتور و حرفه ای، محلی و ملی بخشی از داده های خود را به دست آوردیم. از طرف دیگر ما از روش مشاهده مشارکتی استفاده کردیم. مشاهده زندگی روزمره مردم، در خیابان و وسایط نقلیه عمومی، مهمانی ها و گردهمایی ها در زمرة یکی از روش های دست یابی به داده است. این موقعیت ها به ما امکان می دهد که ببینیم مردم در زندگی روزمره چه نوع ترانه، شعر یا ضرب المثلی را به کار می برند.



خوار، مفلس، گنگ. این مجموعه واژگان، وضعیت مهاجر محروم شده از ثروت‌های مادی و معنوی‌ای را بیان می‌کند که سرزمین اصلی‌اش در خود داشته است. به نظر می‌رسد که بر اساس اشعار و ترانه‌های عامه در مورد مهاجرت، در وهله اول این فقدان و از دست دادن است که تصویرگر زندگی و حال و روز مهاجر افغانستان است.

### بی‌وطنی: احساس بیگانگی و تنهایی

این نوع فقدان که مرتبط با مکان و زمان تازه تبعید است به شکل‌های مختلفی دیده می‌شود. اول از همه، منشأ درد و فقدان، جدا شدن و کنده شدن از وطن مألوف و سرزمین اصلی است؛ آنچه که به صورت ساده آن را به عنوان «بی‌وطنی» بیان می‌کنند. از دست دادن وطن با خود رنج و فقدان‌های دیگری را به همراه می‌آورد، از دست دادن خانه، کاشانه، خانواده و دوستان و اقوام. دوبیتی زیر تصویر گویایی از این حس مهاجران می‌دهد:

بلبل به وطن چون گل صدبرگ بود  
از بی‌وطنی رنگ و رخم زرد بود  
مردم میگن حال غربی بی چون ای؟  
ای حال غربی بدتر از مرگ بود  
(شهرانی، ۱۳۸۹: ۵۹)

تشبیه فردی که در وطن خود است به گل صدبرگ تداعی‌گر ریشه داشتن در خاک و سرزمین مادری است و همین‌طور حکایت از حالت شکوفایی و کمال که فرد در خاک خود آن را تجربه کرده است. بر عکس، دور از وطن همه چیز رنگ‌پریده، بی‌شور و عاری از زندگی به نظر می‌رسند.

در دوری از وطن و نزدیکان، مهاجر خود را با مکان، ناآشنا و بیگانه می‌بیند که به او تعلق ندارد، جایی که آشنایان و خویشاوندانش در آن نیست. از دست دادن شبکه روابط در نگاه مهاجر عمیقاً وضعیت زندگی او را رقم می‌زند. وی که محروم از سرمایه انسانی یعنی روابط خانوادگی و دوستی است، از زندگی در میان بیگانه‌ها، در میان «دیگران»ی که او را نمی‌شناسند و نسبت به او مهری ندارند رنج می‌برد. از این روست که حس می‌کند حتی «یک ستاره» هم در آسمان ندارد.

به ملک دیگران بیگانه هستی  
کسی مهر تو را در دل ندارد  
کسی نام تو را بر لب نیارد  
کسی دست تو را نمی‌فشارد  
به شهر بی‌محبت، رفاقت بی‌رفاقت

این متن از ترانه مشهور دهه ۱۳۷۰ گرفته شده که تصویری گویا از وضعیت درونی مهاجر افغانستانی، این «بیگانه در ملک دیگران» ارائه می‌دهد. او در این شهر عاری از محبت و عشق، از توجه و مهر و قدرشناسی محروم است.

روی اجتناب‌ناپذیر این تنهایی، حس بیگانگی است که در اشعار و ترانه‌ها پرطنین است:

آتش به زبان دارم و کس هم سخنم نیست  
این‌جا وطنم نیست، این‌جا وطنم نیست  
اولین عنصر این بیگانگی از زبان نشأت می‌گیرد، همان‌گونه که این

ابیات گرفته شده از ترانه دل آغا، مهاجر مقیم اروپا بیان می‌کند. فیض کاریزی در آهنگی، خود و مردمی را که به دلیل جنگ مجبور به ترک وطن و پناه بردن به پاکستان شدند «گنگ و بی‌زبان» توصیف می‌کند. هارون یوسفی مهاجر مقیم لندن هم در ترانه‌ای با عنوان «این خاک وطن نیست» این بیگانگی را که برای او از زبان و همین‌طور از تفاوت فرهنگ ناشی می‌شود چنین بیان می‌کند:

من بهر که خوانم غزل سعدی و جامی، دیوان نظامی  
در شهر غریبی که در آن فهم سخن نیست، این خاک وطن نیست  
شاعران بزرگ کلاسیک فارسی در این جا نمادهایی از فرهنگ سنتی و کهن افغانستانی هستند، فرهنگی که در شعر و موسیقی و کلام، عمیقاً ریشه دوانده است. بیگانگی در سرزمین دیگران از فقدان فهمیدن و درک شدن ناشی می‌شود.

از سوی دیگر این بیگانگی در غربت برای مهاجر بعد دیگری نیز به خود می‌گیرد. آن‌ها از این که تبدیل به انسان‌هایی بیگانه برای خویشاوندان و نزدیکان‌شان در وطن شوند، نیز واکنش دارند و با حسرت از این سرنوشت که دورافتاده‌ها را نشانه می‌گیرد، یاد می‌کنند. نمونه‌هایی از اشعار عامیانه این وسوسه را داریم به افراد دور شده از وطن می‌دهد:

عجب رسمی که دارد آدمیزاد  
که دور افتاده را کی می‌کند یاد  
که دور افتاده را مرده بدانند  
که خاک مرده را کی می‌برد باد  
(شعور، ۱۳۵۳: ۹۵)

این شعر ضرب‌المثل عامیانه «از دل برود هر آن که از دیده برفت» را به یاد می‌آورد. شاعر گمنام با نوسازی و اندوه سرنوشتی را که در انتظار مهاجران هست فریاد می‌زند. تشبیه دور افتاده از وطن به خاکی مرده، ناپدید شدن و گم شدن همیشگی مهاجر در نزد نزدیکانش را تداعی می‌کند.

### از دست دادن تحرک و آزادی

فقدان دیگری که در ترانه‌ها و اشعار یافت می‌شود، مربوط به از دست دادن آزادی و تحرک است. دیار هجرت به شکل یک بن بست، یک فضا، زمانی که بی‌تحرکی و محصور بودن ویژگی آن است نشان داده شده است، اشعار و ترانه‌های زیادی این حس مهاجر را بیان می‌کنند:

غربی سخت مرا دلگیر کرده  
فلک برگردنم زنجیر کرده  
فلک از گردنم زنجیر بردار  
که غربت دامنم را گیر کرده  
(دابلدی، ۱۳۹۴: ۵۴)

محدودیت‌های زندگی در تبعید به زنجیری که دست، پای و گلوئی مهاجر را بسته تشبیه شده است؛ توصیفی که بیان وضعیت یک انسان اسیر و زندانی است. اصطلاح «کنج غربت» که در گفتار روزمره افغانستانی‌ها برای توصیف کلی فضای زندگی غربت به کار برده می‌شود، تداعی‌کننده تنگی فضا و محدودیت تحرک و جابه‌جایی مهاجر در فضای بسته است. در واقع، بازنمایی‌های مهاجرت در فرهنگ شفاهی افغانستانی‌ها، ایده محصور بودن و زندانی بودن را به آشکار بیان می‌کند. دیار هجرت اغلب



به صورت زندان به تصویر کشیده شده است:

قفس تنگه نمی تانم پریده  
وطن دوره نمی تانم رسیده  
خداوندا وطن پاینده باشه  
نگار نازوک من زینده باشه  
(خاوری، ۱۳۸۲: ۳۰۲)

مهاجر و تبعیدی خود را به پرنده ای گرفتار در قفس تنگ تشبیه می کند که امکان خارج شدن از آن را ندارد. این نوع تشبیه به پرنده در فرهنگ شفاهی بسیار رایج است. اصطلاحاتی چون «پرنده مهاجر»، «بلبل آواره»، «مرغ مهاجر» و یا «پرستوی مهاجر» برای توصیف مهاجر به کار می رود. از طرفی اغلب این مرغ مهاجر، شکسته بال است و آزاد نیست.

باشه پری بشکسته اسیر قسم من، محتاج خشم من  
این شوکت بیگانه هواخواه تم نیست، این جا وطنم نیست  
کاربرد اصطلاح «بال های شکسته» بیانگر ناتوانی و عدم تحرک انسان مهاجر است و همین طور حکایت از عدم امکان بازگشت او به وطن دارد. از سوی دیگر، این توصیفات دلالت بر قدرت و عظمتی دارد که مهاجر در دیار خود داشته است، عناصری که به او امکان پرواز و حرکت کردن می داده است.

از سوی دیگر، ایده در بند بودن، فضای بسته روانی ای را که مهاجر در آن می زند، نیز نشان می دهد. غم غربت چنان او را دربر گرفته که او را در حالت انزوا قرار می دهد. آهنگ «مسافر» از نبی دلنواز، مهاجر جوان مقیم اروپا که در سال ۲۰۱۱ اجرا کرده است، تصویر روشنی از این انزوای روان شناختی می دهد:

آه از آن روزی که مسافر شدم ما  
به کوه های غمت درگیر شدم ما  
به کوه های غمت درگیر شب و روز  
جوانی نارسیده پیر شدم ما

\*

بگو با من بگو یار مسافر  
غم دوری وطن کی میشه آخر  
غم دوری وطن، دوری ز مادر  
شده در دست و پایم همچو زنجیر

در واقع ویژگی زندگی مهاجر، اول از همه رنج دوری از وطن است، رنجی که به زنجیری تشبیه شده که او را به طور کامل دربر گرفته و در بند کرده است؛ این توصیف بیانگر از دست دادن شور و شوق زندگی و در نتیجه بی تحرک بودن مهاجر است.

### از دست دادن غرور و عزت

خاصیت منفی مهاجرت و از دست دادن هایی که به همراه می آورد آنگاه که سخن از فقدان عزت و غرور می شود، بُعد اخلاقی به خود می گیرد. اشعار عامیانه قدیمی این ویژگی مهاجرت را به تصویر می کشند:

غریبی چند عادت دارد ای دوست  
غم و درد و مشقت دارد ای دوست  
جوانمردی فتاده با غریبی  
نه قدر آب و عزت دارد ای دوست  
(ساقی، ۱۳۸۸: ۲۳)

\*

سر کوه بلند یک دانه گندم  
غریبی می کنم در ملک مردم  
غریبی کرده کرده تار گشتم  
به پیش دوست و دشمن خوار گشتم  
(شهرانی، ۱۳۸۹: ۱۱۲)

به این ترتیب، زندگی در غربت همراه با خواری و از دست رفتن عزت توصیف شده است. دویستی اول تضاد ماهوی هجرت را بیان می کند، تضاد میان رنج ها و سختی هایی که مهاجر می کشد و با دستاوردهای زندگی او در غربت عجین است. این اییات به نوعی خاصیت واهی و بیهوده مهاجرت (در این جا مهاجرت کاری) را تداعی می کند. جایگاه فرودست و حاشیه ای مهاجر در این نوع اشعار برجسته شده است. در اشعار قدیمی (قبل از جنگ)، دویستی های فراوانی این پیوستگی میان غربت و از دست رفتن عزت را بیان می کنند. در این میان می توان دویستی هایی را مثال زد که در آن نزدیکان و یاران به مهاجر نسبت به سرنوشت اش در دیار غربت هشدار می دهند:

بیا کن ای برادر در وطن کار  
ز مزدوری بکن بر اجنبی عار  
اگر در گلشن بیگانه باشی  
از آن گل ها بود به در وطن کار  
(شهرانی، ۱۳۸۹: ۷۸)

\*

به پاکستان مرور نچور میشی  
ز آغوش وطن تو دور میشی  
ز بهر قطره آب و لب نان  
برای اجنبی مزدور میشی  
(شهرانی، ۱۳۸۹: ۶۴)

در واقع، این مفهوم عزت و غرور بیانگر قواعد و ارزش های فرهنگی کهن در این سرزمین است. در کشوری که بخش اعظم آن را مناطق روستایی تشکیل می دهد و اقتصاد آن بر مبنای کار بر روی زمین بوده است، داشتن زمین و کاشتن آن همیشه شیوه امرار معاش رایج و ممتاز به شمار می رفته و امروز هم همچنان تا حدی این ارزش باقی مانده است. تصویری که شعر عامیانه از کارگران افغانستانی در کشورهای خارجی یا دور از وطن به دست می دهد، شبیه توصیف وضعیت کارگران و دهقانان بی زمین است که به اصطلاح به آن ها «فرازی» یا آواره گفته می شود. به خدمت بیگانه در آمدن مساوی با از دست دادن عزت و غرور فرض شده است. از نظر الساندر و مونسوتی یکی از ارزش های بنیادی افغانستانی ها، «جستجوی خودمختاری» است (مونسوتی، ۲۰۰۴: ۵۶). در مهاجرت به ویژه از نوع اجباری آن یا مهاجرت کاری، این ارزش کلیدی در تضاد با موقعیت پناهنده یا مهاجر افغانستانی که موقعیت فرودستی است قرار می گیرد.

در ادبیات مکتوب افغانستان و مشخصاً در شعر مهاجرت ایده از دست دادن عزت و موقعیت، به فراوانی به چشم می خورد. نمونه بارز آن شعر آدمی پرنده نیست قنبر علی تابش است.





### از دست رفتن جوانی و نشاط؛ پیوستگی هجرت و مرگ

ویژگی دیگر زندگی دور از وطن، از دست رفتن جوانی و شور زندگی است. این مفهوم در ادبیات مهاجرت فرهنگ‌های دیگر هم به چشم می‌خورد. آن گونه که کستلر (۲۰۰۴) در مطالعه‌اش بر روی مفهوم غم غربت در شعر مهاجرت روس اظهار می‌دارد، از دست دادن وطن برای شاعران تبعیدی روس به معنای از دست رفتن جوانی است. آنگاه که فرد از وطن مألوف خود دور می‌شود، احساس پیری می‌کند. گویی جدایی از جایی که کودکی و جوانی‌اش را در آن گذرانده است به یک‌باره او را به مرحله دیگری از زندگی یعنی پیری، انداخته است. ترانه‌ها و اشعار عامیانه نمونه‌های فراوانی از این نوع پردازش به ما نشان می‌دهد:

خاک غربت مرا دلگیر کرده  
جوان بودم مرا سخت پیر کرده  
جوان بودم جوان تازه بودم  
مرا پژمرده و تحقیر کرده

خاک بیگانه همچون فضای مساعد برای از بین رفتن سریع جوانی و نشاط جلوه می‌کند. از دست دادن شور و نشاط و همین‌طور اعتماد و غرور همچون عناصر معناداری نشان داده می‌شوند که رسیدن دوره پیری را اعلام می‌کنند.

دل‌م را بی‌کسی درگیر کرده  
مرا از زندگانی سیر کرده  
تمام عمر من آوارگی بود  
که غربت چهره‌ام را پیر کرده

ترانه آخری از طاهر خاوری جوان افغانستانی مقیم ایران تا سال‌های ۲۰۱۰ است که به صورت بدبینانه‌ای دستاوردهای منفی زندگی در غربت را توصیف می‌کند. احساس سرخوردگی نسبت به زندگی ثمره اجتناب‌ناپذیر غربت و سرچشمه پیر شدن نشان داده شده است.

توصیف زندگی دور از وطن اغلب وقت‌ها با ایده مرگ همراه است. سفر نیمی از مرگ است آن‌گونه که در فرهنگ شفاهی افغانستانی‌ها گفته می‌شود. در هنگام حرکت و خداحافظی، مهاجر نگران بازگشت است؛ بازگشتی که نامعلوم و مبهم به نظر می‌رسد آن‌هم به دلیل فاصله زیاد با سرزمین مقصد، طولانی بودن سفر و وسایط ابتدایی آن که ایده بازگشت را سخت می‌کرده است.

از خانه برآمدیم و گفتم خدا  
از یار عزیز خود شدیم زنده جدا  
یاران و برادران مرا یاد کنید  
کردم سفری که آمدن نیست مرا  
(نشرات کتابخانه کیومرث، ۱۳۷۰: ۵۸)

ترس از پایان زندگی در غربت همواره مهاجرین را دل‌نگران می‌کند. اشعار عامیانه و آوازه‌ها مملو از این نمونه‌ها است:

به دل چون یاد از بوم و بر آید  
سرسکم بی خود از چشم تر آید  
از آن ترسم که من برگشته دوران  
که عمرم در غریبی بر سر آید  
(سمنگانی، ۱۳۷۸: ۱۶۵)

به غربت همچو مرغ سر بریده  
گهی خوب و گهی بر خون تپیده  
همی ترسم به این غربت بمیرم  
با این آرمان که رویت را ندیدم  
(سمنگانی، ۱۳۷۸: ۱۶۷)

یادآوری مرگ در غربت به نوعی ذکر سختی‌های زندگی دور از وطن است. تشبیه مهاجر به مرغی سربریده، زندگی مملو از رنج و بی‌قراری را تداعی می‌کند. این کلمات در واقع رؤیای همیشگی مهاجر را نیز آشکار



می‌کند؛ بازگشت و پیوستن به یار و دیار.

ترس از مردن در غربت، دور از نزدیکان و در نتیجه در تنهایی دل‌نگرانی همیشگی است که در اشعار و ترانه‌های عامه بازتاب یافته است. ذهن انسان مهاجر گاه به سوی پرسش‌های ساده و عینی هم‌چون خاکسپاری و سوگواری می‌رود.

از غربت اگر مرگ رسد در بدنم  
آیا که کند گور، که دوزه کفنم؟  
تابوت مرا جای بلندی ببرید  
شاید که رسد بوی وطن در بدنم  
(نشرات کتابخانه کیومرث، ۱۳۷۰: ۷۲)

از طرفی، این نوع پایان یعنی مرگ در غربت، شکست رویای بازگشت نیز است. دفن شدن در خاک وطن و گورستان نیاکان، آرزوی هر فرد دور از وطن است. از سویی، مردن در تنهایی نشانه نداشتن قدر و عزت دانسته

**برای اثبات محوریت وطن در نزد  
مهاجرین، باید به مفهوم «رؤیای  
بازگشت» پرداخت. واقعیت این است که  
این ایده در اشعار و ترانه‌های مهاجرت،  
در همه دوره‌ها، حتی دوره جنگ، و در نزد  
همه نسل‌ها به صورت پررنگ و ثابت دیده  
می‌شود.**

می‌شود. در همه این نوع اشعار، وطن به عنوان محور دل‌مشغولی‌ها جلوه‌گر می‌شود.

**نگاه به گذشته، بی‌تفاوتی نسبت به حال**

در بخش قبلی دیدیم که مجموعه‌ای از، از دست دادن‌ها و محروم شدن‌ها، زندگی مهاجرین را در غربت وصف می‌کند، آن‌گونه که خود به تصویر کشیدند. در نگاه کلی در می‌یابیم که اشعار و ترانه‌ها تصویر مثبت و خوشایندی از دیار غربت ارائه نمی‌دهند. برعکس، مهاجرین گفتمان سلبی نسبت به دیار هجرت بر می‌گزینند. سرزمین مقصد اغلب به صورت بسیار مختصر معرفی شده و زیبایی‌ها و جذابیت‌های احتمالی آن نادیده گرفته شده یا کم‌اهمیت شمرده شده است.

در اغلب اشعار و ترانه‌ها، هیچ توصیفی از سرزمین میزبان داده نشده تا بتوانیم این مکان جدید را شناسایی کنیم. اگر گاه اشارات کوتاهی به این مکان جدید می‌شود، معمولاً دو هدف را دنبال می‌کند: بیان غم غربت و یادکرد زیبایی‌های سرزمین مبدا. معمولاً سرزمین میزبان را با عبارات «این ملکا»، «این ملکای بیگانه»، «ملک دیگران»، «غربت»، و یا حتی «این جا» معرفی می‌کنند.

ده ای ملکا مسافر و غریبم، او خدا جان

بی یار و بی کس و قوم و غریبم، او خداجان

آواز قناری و هوای چمنم نیست، این جا وطنم نیست

معمولاً وقتی از ویژگی‌های سرزمین میزبان سخن به میان می‌آید، از طریق مجموعه واژگان سلبی است؛ یعنی نفی و صورت وارونه خصایصی که مختص به وطن بوده است. ترانه‌های مهاجران افغانستانی نمونه‌های فراوانی از این توصیفات منفی را در خود دارند (به عنوان نمونه در آهنگ‌های خوانندگانی چون صبوری، فیض کاریزی، استاد امیرمحمد، جواد غازیار و سرخوش). ترانه «دست‌های خالی» داوود سرخوش تصویر معناداری از «ملک دیگران» می‌دهد:

به این ملک‌های مردم، تبسم بی تبسم  
با این دست‌های خالی، سیالی بی سیالی  
نه قولی نه فراری، نه پارک ز رنگاری  
نه باغ و کوچه باغی، نه میل و نه دماغی  
اگر یک دانه و دردانه هستی  
اگر چشم و چراغ خانه هستی  
به ملک دیگران بیگانه هستی  
کسی مهر تو را در دل ندارد  
کسی نام تو را بر لب نیارد  
کسی دست تو را نمی‌فشارد  
به شهر بی محبت، رفاقت بی رفاقت  
با این ملک‌های مردم، تبسم بی تبسم

ملک‌های بیگانه به واسطه غیبت عناصر موجود در سرزمین مادری شناخته می‌شود. سرزمین میزبان عاری از لبخند، شادی، دوستی و احترام و صف می‌شود.

بر خلاف این بازنمایی کوچک شمارنده (تنزل دهنده) دیار هجرت، سرزمین اصلی به صورت خوشایند و گاه بسیار آرمانی نشان داده می‌شود، البته به استثنای اشعار و ترانه‌های انتقادی دوره جنگ و همین‌طور اشعار اعتراضی سال‌های اخیر. در واقع، سرزمین مادری، محوری است که آرزوها، ترس‌ها، دلهره‌ها و طرح‌های مهاجرین حول آن ساخته می‌شود. مارسل پروست به درستی می‌نویسد که «بهشت‌های واقعی، بهشت‌هایی است که از دست داده‌ایم» (۱۹۵۴: ۸۷۰). این جمله درباره وطن در نزد مهاجران صدق می‌کند. دورافتادگان معمولاً تمایل به ارائه تصویر ایده‌آلی از وطن دارند. غم غربت یا نوستالژی که رنگ غالب اکثر ترانه‌ها و اشعار عامیانه مهاجران است، در واقع به صورت میل شدید نسبت به وطن دوردست ایده‌آلی تعریف می‌شود (فرهنگ لغت Littre).

یادکرد خیالی از وطن معمولاً بر محور عناصر مادی، زیبایی‌ها و دارایی‌های طبیعی آن هم‌چون آب و هوا می‌چرخد. در عین حال، این نوستالژی ثروت‌های غیرمادی وطن هم‌چون پاک، معصومیت، جذابیت و اصالت آن را نیز دربر می‌گیرد. به طور کلی در ترانه‌ها شاهد توصیف‌های اغراق‌آمیز نسبت به زیبایی‌های سرزمین مادری هستیم. وطن از جذابیت، زیبایی و اصالتی برخوردار است که مهاجر آن را در دیار میزبان نمی‌یابد.



این خانه قشنگ است، ولی خانه من نیست

این خاک چه زیباست، ولی خاک وطن نیست

این خانه من نیست

پاریس قشنگ است، ولی نیست چو کابل، یا غزنه و زابل

لندن به دلاویزی هرات کهن نیست، این خاک وطن نیست

در میمنه و قندوز و فراه و بدخشان، در تپهٔ پغمان

لطفی است که در دهلی و برلین و یمن نیست، این خاک وطن نیست

این آواز هارون یوسفی نمونه‌ای از ارزش‌گذاری به سرزمین مبداء از

طریق مقایسه آن با سرزمین میزبان است. شاعر قبول دارد و معترف است

که شهرهای اروپایی جذاب هستند؛ اما بلافاصله تصریح می‌کند که

هیچ‌گاه نمی‌تواند به زیبایی و دلاویزی شهرهای افغانستان برسند. کابل

در اشعار و ترانه‌های مهاجرین اغلب به صورت شهری پوشیده از گل و

باغ و مزارع سبز به تصویر کشیده شده است. این تصویر کلیشه‌ای در

بسیاری از آهنگ‌های مهاجرین افغانستان مشخصاً نسل اول به چشم

می‌خورد.

مادر من وطن بود آغوش گرم من بود

به هر طرف موج گل لاله و یاسمن بود

این نوع توصیف‌ها، گرایش مهاجران به ویژه ارزش دادن به سرزمین

مبداء و در تقابل قرار دادن آن با دیار هجرت را نشان می‌دهد.

### رؤیای بازگشت

برای اثبات محوریّت وطن در نزد مهاجرین، باید به مفهوم «رؤیای

بازگشت» پرداخت. واقعیت این است که این ایده در اشعار و ترانه‌های

مهاجرت، در همه دوره‌ها، حتی دوره جنگ، و در نزد همهٔ نسل‌ها به

صورت پررنگ و ثابت دیده می‌شود.

رؤیای بازگشت به نوستالژی دوری از وطن باز می‌گردد. مهاجران میل

شدید خود به پیوستن به یار و دیار را ابراز می‌کنند. در برخی آوازه‌ها، رسیدن

نامه یا خبری از خانواده یا معشوق همچون جرقه‌ای است که انگیزه

مضاعفی به مسافر برای برگشت می‌دهد. ترانهٔ «صفورا» که خوانندگان

مختلف حرفه‌ای و آماتور آن را اجرا کرده‌اند یکی از این نمونه‌ها است.

اشعار و ترانه‌های مهاجرین پُر است از ایدهٔ فراخوان بازگشت. معمولاً

این میل بازگشت با یادآوری تعلق خاطر و وابستگی به وطنی که «خاک»

فرد مهاجر و اجدادش است همراه است. در برخی از اشعار محلی،

مهاجر از آرزوی دیدار گورستان اجدادش به محض بازگشت به وطن

می‌گوید، مانند این شعر محلی که در آن نویسنده از آرزوی بازیافتن

خاک مادر بزرگش می‌نویسد. در بسیاری از این اشعار، شاهد آمادگی و

برنامه‌ریزی خیالی مهاجر برای بازگشت هستیم. در واقع این بازگشت در

بسیاری موارد همچنان خیالی باقی می‌ماند.

دَعید خوبه آدم آغیل خوب باشه

پیش قوم و خویش و فامیل خوب باشه

کشکی وطن بودی ده فصل بارو

کشکی غربت نبودی او برارو

\*

بیا بوری هزارستو اگر شد

دَفصل لالگ و بارو اگر شد

سر خاک شیرین آغی خوبوری

ده چیل دختر اروزگو اگر شد

این تأکید بر روی منشاء و ریشه نشانگر تعلق خاطر عمیق مهاجر به

«خاک خود» است. سرزمین میزبان همیشه سرزمین دیگران باقی خواهد

ماند. این تأکیدی است که معمولاً در ادبیات شفاهی به صورت عام به

چشم می‌خورد. این دیگر بودی جغرافیایی عنصر کلیدی در نزد مهاجرین

است.

بیا که بوریم به وطن اینجی گذرو نموشه

خاک غربت هرچی باشه خاک از مونموشه.

هم‌چنان که یکی دیگر از انگیزه‌های اصلی برای بازگشت به وطن، که

غیر شخصی به نظر می‌آید، ایدهٔ بازسازی وطن است و یکی از مفاهیم

پربسامد در اشعار و آهنگ‌های مهاجران. اشعار محلی فراوانی که بیشتر

مرتبط به بعد از ۲۰۰۱ می‌شوند از وظیفهٔ مهاجرین در قبال سرزمین

مادری‌شان سخن می‌گویند:

وطن بی ما و تو آباد نموشه

ز چنگ دشمنان آزاد نموشه

اگر عشق وطن در دل نباشد

دل غمگین مو هرگز شاد نموشه

\*

بیا که شار کنیم آغیل خوره مو

پخته کنیم خانه کاگیل خوره مو

مولکای دیگر و دز مونمی رسه

بیه آباد کنی منزیل خوره مو

این اشعار که شکل دعوت به بازگشت را به خود می‌گیرند مسئولیت

مهاجرین نسبت به وطن‌شان را گوشزد می‌کنند. وطن در این شعرها،

مکانی رها شده، ویران و گرفتار در دست دشمنان توصیف می‌شود. در

چنین زمینه‌ای، بازگشت مهاجرین همچون عامل نجات دهنده جلوه

می‌کند که قادر به رهایی وطن از بحران کنونی است و نویدبخش آیندهٔ

بهتر. از سویی، یادآوری وظیفهٔ مهاجرین اغلب همراه است با ذکر

دیگر بودگی سرزمین بیگانه.

در اشعار و ترانه‌های پس از ۲۰۰۱ این فراخوان به بازگشت شدت

بیشتری پیدا می‌کند. «بیا بریم به کابل» یا «بیا بریم به وطن» عنوان

ترانه‌های متعددی را شکل می‌دهد. در برخی آهنگ‌ها نام ولایت‌ها یا

شهرهای دیگر جایگزین کابل می‌شود. فرهاد دریا و آلبوم «افغانستان

سلام» اش که در رسانه‌های دیداری و شنیداری کشور پس از سقوط

طالبان پخش می‌شد، به سرعت در میان اجتماعات مهاجران افغانستان

در کشورهای همسایه راه می‌یابد و الهام‌بخش خوانندگان دیگر نیز

می‌شود. ایدهٔ اصلی این نوع آوازه‌ها این است که کشور برای برخاستن از

ویرانه‌هایش به مهاجرین نیاز دارد. برخلاف لحن تأثر برانگیز و غمگین

اکثر آهنگ‌های موسیقایی مهاجران افغانستانی در ارتباط با وطن، این

ترانه‌های بازگشت اتفاقاً از سبک موسیقی شادی برخوردار است که بیشتر

حکایت از شور و شغف و میل شادی‌آفرین به بازگشت دارد. به عنوان

مثال می‌توان به آواز «بیا کابل جان بریم» از میرویس و بارق نصیر که در

نوروز ۲۰۰۷ در ملبورن اجرا شده اشاره کرد.





میرم کابل جان ده خارج دل ما تنگ شده  
 ملک بیگانه به ما زندان دهمزنگ شده  
 پشت هوای وطنم باز دلم تنگ شده  
 ده باغ بالا ده «قرغه» مه آشنا دارم  
 هم ده تایمنی و «خیرخانه» همه دوستا دارم  
 بالا ده «کارته سه» مه اندیوالا دارم  
 از «کارته پروان»، «شار نو» چه خاطره‌ها دارم  
 ملک بیگانه به ما زندان دهمزنگ شده  
 میرم کابل جان ده خارج دل ما تنگ شده

اما تصویر آرمانی از وطن اندک‌اندک با بازگو کردن وضعیت اسفبار کشور درگیر در جنگ مغشوش می‌شود. تصاویر جنگ چهره رمانتیک وطن را منقلب کرده و از آن پس این وطن به صورت مکانی ویران، پاره‌پاره، مجروح توصیف می‌شود. آهنگ‌های جدیدتر به ویژه پس از ۲۰۱۰ نمونه‌های فراوان اعتراضی بسیار صریح نسبت به وطن آغشته به ناامنی و فساد ارائه می‌دهد.

### چگونه بازنمایی یک‌دست نسبت به تجربه مهاجرت را می‌توان تحلیل کرد؟

نحوه بازنمایی مهاجرت سؤال‌های متعددی را در ذهن خلق می‌کند که مایل هستیم در این قسمت به آن‌ها بیشتر بپردازیم. اولین سؤال این است که چرا عموماً شاهد بازنمایی یک‌دست و منفی از مهاجرت هستیم؟ از ورای این تصویر سلبی و منفی از مهاجرت در اشعار عامیانه و آوازاها چه چیزی را می‌توان دریافت؟ چرا مهاجران افغانستان گفتمان منفی و کوچک شمارانه نسبت به مهاجرت را در پیش گرفته‌اند؟ آیا این نوع بازنمایی بازتاب تجربیات آن‌هاست یا بازتاب فرهنگ غالب مردم و این‌که این نوع بازنمود تا چه اندازه نشان‌دهنده واکنش روان‌شناختی مهاجرین نسبت به دیار بیگانه است؟ از سوی دیگر می‌خواهیم به این سؤالات بر اساس کارکردهای آوازاها و اشعار عامیانه نیز پاسخ بدهیم.

محققانی که از منظر روان‌شناسی تجربه مواجهه با تبعید و مهاجرت را تحلیل می‌کنند، به نحوه رویارویی مهاجر با مکان و زمان جدید توجه نشان می‌دهند. «لیا تورن» در اثر خود دو مرحله یا دوره اصلی را در تجربه

سال‌های اولیه زندگی در تبعید از هم متمایز می‌کند: دوره سرخوشی یا رضایت‌مندی و دوره نوستالژی (Tourné, 2009: 10). دوره نوستالژی، مرحله سوگ تبعیدی است نسبت به از دست دادن وطن و هر آن‌چه که در خود داشته است. مشخصه اصلی این مرحله از سوگ، نگاه آرمانی به کشور مبداء و کم‌انگاری کشور میزبان است. در واقع انسان تبعیدی پارادوکسی را تجربه می‌کند: «غایب نسبت به این‌جا و حال و به شدت حاضر در آن‌جا و گذشته» (Tourné, 2009: 11). به نظر می‌رسد که اکثر ترانه‌ها و اشعار عامیانه افغانستانی‌ها درباره مهاجرت بازتاب دهنده مرحله نوستالژی زندگی مهاجران است. اشعار این دوره عمیقاً رنگ شکوه، تلخی، نارضایتی، اندوه و غم غربت را دارند.

دوری از وطن، مهاجر را در یک فضا و زمان تازه‌ای قرار می‌دهد. از این پس او همواره در یک «رفت و آمد خیالی میان دو فضا، یعنی این‌جا و آن‌جا و همین‌طور دو زمان یعنی حال و گذشته» زندگی می‌کند (Tourné, 2009: 61). نویسندگان از تعلیق زمان در نزد فرد دور شده از وطن در این دوره نوستالژیک خبر می‌دهند، مرحله‌ای که در آن «همه چیز در تعلیق و گذر است» (همان، ۶۲). در مقابل زمان و مکان تازه، ناآشنا و بیگانه، انسان مهاجر نیاز به پیوند زدن خود با فضای آشنا و قبلاً زیست شده دارد، مکانی که به او اطمینان بخشد و او را با تعلق‌هایش پیوند دهد. این مکان، «آن‌جا» است، همان زادبوم که برای او ضمانت‌کننده تداوم و پیوستگی است. در واقع تبعیدی به یک گذشته دست نخورده نیاز دارد. از این رو «زمان حال باید ساکن و بی‌حرکت باشد». به این خاطر است که این‌جا، یعنی فضای واقعی که او در آن زیست می‌کند، و زمان حال، برای او غایب است در حالی که گذشته عمیقاً حضور دارد. در نتیجه، مهاجر نسبت به سرزمین میزبان بی‌تفاوتی تقریباً کاملی در این مرحله نشان می‌دهد. در اشعار و ترانه‌های مهاجران افغانستانی به نمونه‌های فراوانی برمی‌خوریم که بیان دلزدگی و سرخوردگی نسبت به سرزمین میزبان



و عدم جذابیت آن برای انسان مهاجر را دارد. این حضور همیشگی در گذشته و آن جا بهترین تجلی اش را در شوق به بازگشت نشان می‌دهد که ایده‌ای ثابت در اشعار و ترانه‌های مربوط به مهاجرت است.

در ادبیات مهاجرت این میل را به صورت «اسطوره بازگشت» توصیف می‌کنند که به نظر می‌رسد یک «اطمینان ذهنی مستقل از واقعیت» است (Tourn2009: 61). به عبارت دیگر منظور، آماده شدن عملی برای بازگشت نیست، بلکه حرکتی برای تسلط یافتن خیالی بر آینده‌ای هم‌چنان نامعلوم در فضای جدید و بیگانه است.

در نظر گرفتن این مرحله آغازین مواجهه با زندگی در دیار هجرت به ما امکان درک بهتر بخش اعظمی از اشعار و ترانه‌های مهاجرت را می‌دهد، به ویژه آثاری که در دوره جنگ آفریده شده است؛ اما این چارچوب تحلیلی نمی‌تواند همه جنبه‌های این بازنمایی هم‌سان از غربت در فرهنگ شفاهی افغانستانی‌ها را توضیح دهد.

به نظر می‌رسد که گفتمان منفی نسبت به دیار میزبان تا حدی بازتاب تجربه عینی و روزمره مهاجرین افغانستانی است، به ویژه مهاجرینی که به سبب جنگ در کشورهای همسایه، عمدتاً ایران و پاکستان، پناه گرفتند. هرچند در سال‌های اول مهاجرت توده‌ای از افغانستانی‌ها پس از حمله ارتش شوروی، دولت‌های متبوع رفتار پذیرا و انسان‌دوستانه‌ای با مهاجرین داشتند؛ اما اندک‌اندک به ویژه پس از خروج ارتش سرخ، این همدردی و مهاجرپذیری به سیاست بازگرداندن مهاجرین بدل گشت، آن‌گونه که محققان متعددی آن را نشان دادند (Olszcwska, 2015: 40-41). اغلب مهاجران مقیم در کشورهای ذکر شده هم‌چنان در وضعیت نامعلوم به سر می‌برند و موقتی بودن، سردرگمی نسبت به آینده و تجربه تحقیر و تبعیض به ویژگی نسبتاً ثابت زندگی آن‌ها تبدیل شده است.

آوازاها و اشعار زیادی این تجربه تلخ را به تصویر کشیده‌اند. در چنین وضعیتی نابه‌سامانی، ایده بازگشت در واقع عکس‌العملی در قبال بی‌عدالتی، ظلم و برخوردهای نامهربانانه کشور میزبان است. شعر بازگشت محمدکاظم کاظمی و ترانه‌های بی‌شمار دیگری که توسط نسل جوان مهاجران افغانستانی در تبعید در دهه اخیر تولید شده در این دسته قرار می‌گیرند:

غروب در نفس گرم جاده خواهم رفت  
پیاده آمده بودم، پیاده خواهم رفت  
طلسم غربتم امشب شکسته خواهد شد  
و سفره‌ای که تهی بود بسته خواهد شد

این شعر بلند که خطاب به مردم ایران سروده شده مشارکت صادقانه افغانستانی‌ها در بازسازی ایران پس از جنگ عراق را متذکر شده و از سوی دیگر به رسمیت شناخته نشدن و قدرنشناسی نسبت به دستاورد مهاجران برای جامعه ایرانی را نیز گوشزد می‌کند. دو بیت اول این مثنوی در ترانه‌های خوانندگان چون ظاهر خاوری، سونیتا علیزاده و اسد بدیع بازخوانی و گاه بازنویسی شده است.

بازنمایی ایده‌آلی از سرزمین مبداء با در نظر داشت این تجربه مهاجران معنا می‌یابد. به نظر می‌رسد که وطن نقش یک پناه را برای مهاجر ایفا

می‌کند. در مقابل، واقعیت اجتناب‌ناپذیر غربت در مقابل ریاکاری، تحقیر و تبعیض میزبانان، مهاجران را و می‌دارد تا به یک مکان ایده‌آلی که تصور می‌شود پناه دهنده و اطمینان‌بخش است متوسل شوند. برای این‌که این وطن بتواند به انتظارات فرد تبعیدی پاسخ دهد باید آن را به صورت ایده‌آلی عرضه کرد، یعنی یک دیگر جای دوردست، آشنا، پاک، جذاب و دست‌نیافتنی در مقابل این‌جا؛ یعنی غربتی که ناآشنا، بیگانه، بی‌رحم و بسته است. به این ترتیب تصویر کشور مبداء در اشعار و ترانه‌ها به آزادی، زیبایی، اصالت و معصومیت پیوند خورده در حالی که دیار غربت فضایی ریاکارانه، محدود و ناپاک به تصویر کشیده شده است. این ایده‌آل‌سازی در بین نسل دوم مهاجرین افغانستان در کشورهای همسایه نیز به چشم می‌خورد. ظاهر خاوری مهاجر افغانستانی مقیم ایران (که البته بعدتر به استرالیا کوچید) نمونه خوبی است. قریب به اتفاق همه آهنگ‌های او در دوره حضورش در ایران درباره وطن و بازگشت است:

در دل مردم این شهر همگی دروغ و نیرنگ  
وطن ای وطن کجایی، دل مردم شده تنگ

بر این زخم و بر این دردهای غربت  
چه سازم جز وطن در مان و مرهم

وطن در ترانه‌های نسل دوم مهاجرین مفهومی مبهم و نامشخص جلوه می‌کند، از آن روی که خواننده یا نویسنده خاطره‌ای از سرزمین پدری اش ندارد. با وجود این، این مکان نادیده به عنوان تنها درمان بر دردهای غربت ظاهر می‌شود و آرزوی این مهاجر بازگشت به این خاک است. به همین صورت آهنگ‌های اجرا شده توسط افغانستانی‌های ایران سرشار از نوستالژی، اعتراض و همین‌طور روایت زندگی سخت مهاجرین در این کشور است.

لازم به یادآوری است که در شعر مکتوب معاصر افغانستان این نوع تصویرسازی ایده‌آلی از وطن به وفور به چشم می‌خورد، به ویژه در میان نسل اول شاعران شناخته شده در تبعید همچون خلیلی و آصف فکرت. وطن در این اشعار نقش در مان بر غم‌های هجرت را ایفا می‌کند:

ای طیب مهربان زحمت مده ما را که نیست  
جز کف خاکی دوی درد بیمار وطن

اما میان عشق به وطن در آثار نسل اول شاعران در دهه ۱۳۶۰ با آهنگ‌ها و اشعار نسل جدید متولد شده با رشد یافته در تبعید تفاوتی وجود دارد. در نزد نسل جوان، وطن مفهومی انتزاعی به خود گرفته در حالی که نسل اول، آن‌هایی که از جنگ گریخته‌اند و قبلاً در وطن زیسته‌اند، این یادکرد از وطن ریشه در واقعیت و خاطرات ملموس و مادی دارد. نوستالژی در نزد این نسل بازتاب رنج دوری از وطن است، وطنی که به سبب دوری و کنده شدن بعد ایده‌آلی به خود گرفته است. در نزد این دسته از شاعران به ندرت به توصیف عینی از تجربه مهاجرت بر می‌خوریم، در حالی که توسل جستن نسل جدید پناهنده‌ها به وطن ایده‌آلی بیشتر پاسخی به شرایط زندگی نامعلوم، معلق، موقت و ناخوشایندشان در غربت است. از این رو، در اشعار و آهنگ‌های این نسل توصیف‌های عینی، هرچند گاه مختصر، از نابرابری و تبعیض در دیار غربت را می‌یابیم. گرچه تصویر منفی از مهاجرت در فرهنگ شفاهی به نسبتی می‌تواند



مربوط به ماهیت مهاجرت باشد. وقتی که جدایی از زادبوم به صورت ناگهانی صورت می‌گیرد (مثل مهاجرت اجباری)، تبعید هم چون مصیبت و سرنوشت تلخ به چشم می‌آید. در این موقعیت، انسان تبعیدی به مهاجرت به دید امری موقتی نگاه می‌کند و به بازگشت هرچه سریع‌تر به وطن می‌اندیشد. مهاجرت افغانستانی‌ها در چهار دهه اخیر را می‌توان به نوعی از این دسته به شمار آورد: مهاجرتی تحمیل شده توسط جنگ و ناامنی.

به نظر می‌رسد که دو مفهوم می‌تواند برداشت از مهاجرت در نزد افغانستانی‌ها را به طور خلاصه بیان کند: مسافری و آوارگی. دو کلیدواژه که بیان حالت موقتی بودن و از ریشه جدانشدگی مهاجر است. تحلیل مجموعه واژگان جاری برای نامیدن مهاجران به ما امکان درک بهتر این دو ویژگی را می‌دهد.

با در نظر داشت مجموعه اصطلاحات رایج در نزد مهاجران، به نظر می‌رسد که مهاجرت به شکل یک گذر، یک سفر جلوه می‌یابد. از این روست که انتظار و امید به بازگشت حالت روانی مهاجران افغانستانی، این مسافران، این آوارگان را شکل می‌دهد. تحلیل لیا تورن در این مورد به نظر مصداق پیدا می‌کند: «تبعیدی به طور خیالی بین دو دنیا قرار دارد، در انتظار در یک سرزمین خنثای بی‌وطنی» (۲۰۰۹: ۶۴). در این حالت انتظار، آن‌چه که او در خیال خود می‌سازد، سرزمین اصلی‌اش است، این سرزمین آشنا. سرزمین میزبان که بیگانه و ناآشنا است توجهش را جلب نمی‌کند حتی با وجود جذابیت‌ها و دارایی‌هایش. برعکس، آن‌چه که انسان مهاجر در این سرزمین می‌یابد، کمبودها و نبودها و غیبت‌ها است.

اگر چه بازنمایی منفی مهاجرت و برجسته کردن رنج و تلخی زندگی در غربت را می‌توان براساس غلبه غم‌پرستی در فرهنگ افغانستان تحلیل کرد. این روحیه در شعر و ادبیات این منطقه سابقه دارد. شعر کلاسیک فارسی همان‌گونه که محققان ادبیات فارسی اظهار می‌کنند (کدکنی، ۱۳۷۲؛ عباس آباد، ۱۳۸۷)، عموماً آکنده از نوستالژی و غم است. شعرهایی با لحن اندوه در فرهنگ شعری فارسی زبان‌ها حتی در اشعار غنایی پررنگ است. نویسندگان معمولاً از جدایی از معشوق، بی‌وفایی، شکست در عشق و رویای وصل که معمولاً محقق ناشدنی می‌ماند، شکوه سر می‌دهند. این فرهنگ غالب در اشعار و آهنگ‌های مهاجران به نوعی بازتاب می‌یابد. مهاجران بیشتر گرایش به کم شمردن و تنزل دادن سرزمین میزبان دارند و بر از دست دادن‌ها و کمبود و رنج زیستن در سرزمینی بیگانه تمرکز می‌کنند. به نظر می‌رسد که این لحن اندوه‌بار و تاریک بهتر وابستگی و وفاداری آن‌ها به سرزمین اصلی‌شان را بیان می‌کند.

### نتیجه‌گیری

مطالعه ترانه‌ها و اشعار عامیانه افغانستانی‌ها درباره مهاجرت یک تصویر مشترک و رایج را به ما نشان می‌دهد: مهاجرت طنین تراژیکی در فرهنگ شفاهی افغانستانی‌ها دارد. امری رنج‌آلود، تلخ و ناخواستنی جلوه می‌کند و همواره هم‌چون واقعیتی تحمیلی دیده می‌شود؛ امری که توسط عامل بیرونی تحمیل شده است، خواه این عامل بیرونی فقر باشد (اشعار قبل

از ۱۳۵۸)، یا اجبارهای اجتماعی در مورد ازدواج و عشق (اشعار قدیم و همین‌طور جدید)، یا جنگ (اکثر اشعار و آهنگ‌های پس از ۱۳۵۸) و یا هم‌نامی و بیکاری (اشعار و ترانه‌های پس از ۲۰۱۰).

نادرست نیست اگر این ترانه‌ها و اشعار مهاجران را روایت‌های رنج بنامیم، رنج دوری از وطن و رنج زیستن در سرزمینی بیگانه. مهاجرت همچون واقعیتی تحمل‌ناشدنی برای مهاجر و بازمانده بازنمایی شده است. این تصویر غالب و مشترک در فرهنگ شفاهی افغانستانی‌ها است. مهاجران از ویرای ترانه‌ها و اشعار عامیانه، به شکل قربانی جلوه‌گر می‌شوند که مجبور به ترک وطن شدند، یا هم بر حسب ضرورت و اجبارهای زندگی دست به انتخاب زده‌اند. از این رو، صدایی که از آن‌ها می‌شنویم صدای حسرت است و اندوه؛ صدای شکوه، تلخی، نومیدی و نفرین به روزگار و هر آن‌چه که باعث این دوری شده است و همین‌طور صدای شوق رنج‌آور بازگشت به وطن.

اما از آن جایی که در ترانه‌ها و اشعار عامیانه مورد مطالعه قرار گرفته، به استثنای تولیدات سال‌های اخیر (که تصویر ایده‌آلی از وطن را زیر سؤال می‌برد)، تصویری نسبتاً یک‌دست و هم‌سانی از مهاجرت می‌بینیم. با توجه به تعامل مداوم میان فرهنگ شفاهی و مکتوب در افغانستان، مطالعه مقایسه‌ای میان نحوه بازنمایی وطن و همین‌طور تجربه مهاجرت در شعر مکتوب و عامیانه جالب و آموزنده خواهد بود. لازم است مطالعه‌ای مقایسه‌ای صورت گیرد تا دریابیم تا چه حدی این بازنمایی‌ها متفاوت از هم یا مشابه است و این‌که چه تفاوتی در پردازش به مفاهیم وطن و بازگشت در این دو سبک ادبیات وجود دارد. به این ترتیب پژوهش‌های بعدی می‌تواند با در نظر داشت این مطالعه موازی از تصویرهای بازتاب یافته در دو فرهنگ شفاهی و مکتوب صورت گیرد.

### منابع

- آثار تحلیلی به زبان فارسی:
- احمدزی، احمد شاه، نقد و تحلیل جریان‌های شعر فارسی معاصر افغانستان از سال ۱۳۵۷ تا سال ۱۳۸۴، رساله دکترا، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۹۱.
- تابش، قنبرعلی، بحران سیاسی افغانستان در شعر معاصر دری، کابل: انتشارات امیری، ۱۳۹۳.
- شریفیان، مهدی، تیموری، شریف، «بررسی فرایند نوستالژی در شعر معاصر فارسی، کاوش‌نامه زبان و ادبیات فارسی، شماره ۷، ۱۳۸۵.
- شریعتی، حفیظ، فرهنگ شفاهی مردم هزاره، کابل: انتشارات امیری، ۱۳۹۳.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، تلقی قدما از وطن، کتاب الفبا، دوره ۱، شماره ۳، ۱۳۵۲.
- عباس آباد، یوسف‌علی، «غم غربت در شعر معاصر»، اندیشه گویا، سال دوم، شماره ۶، ۱۳۷۸.
- کاظمی، محمدکاظم، شعر مقاومت افغانستان، مجله سوره، ۱۳۸۴.
- کاظمی، محمدکاظم، شعر جوان مهاجر، نگاهی به سلسله کتاب‌های «ادبیات معاصر افغانستان»، ۱۳۸۷، درج شده در بلاگ شخصی نویسنده: <http://mkkazemi.508/post/persianblog.ir>
- محمدی، گلنسا، تحلیل شعر مهاجرت افغانستان، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۴.
- محمدی، گلنسا، بیان‌های مختلف هنری در صور خیال در شعر مهاجرت افغانستان، ادبیات پارسی معاصر، سال سوم، شماره ۱، بهار و تابستان، ۱۳۹۲.
- نیک‌خواه، عبدالرحیم، درون‌مایه‌های شعر معاصر افغانستان در سه دهه اخیر، رساله



- Baily J and Collyer M (2006) Introduction: Music and Migration. *Journal of Ethnic and Migration Studies* 32(2):167-182.

- Doubleday V (2015). I cried on the mountain top, ACKU, Kabul.

- Doubleday V (2011) Gendered Voices and Creative Expression in the Singing of Chaharbeiti Poetry in Afghanistan. In *Ethnomusicology Forum*, vol (20), no. 1, pp. 3-31.

- Doubleday V and Baily J (1988) *Modèle les d'impression musicale en Afghanistan*. Cahiers de musiques traditionnelles 1: 112-124.

- Dupree L (1978) The role of Folklore in Modern Afghanistan. *American Universities Field Staff Reports* 46, Hanover, NH.

- Green N (2013) Introduction: Afghan Literature between Diaspora and Nation. In: Green N and Arbabzadah N (eds) *Afghanistan in Ink: Literature Between Diaspora and Nation*. London: Hurst & Company, pp. 1-30.

- Kastler L (2004) *Le mal du pays dans la poésie de l'émigration russe: Marina Cvetaeva et Vladimir Nabokov. Les Premières Rencontres de l'Institut européen Est-Ouest*, 343.

- Loewen A (2010) Voices from Behind Windows and Walls. In: Loewen A, McMichael J (eds) *Images of Afghanistan*. Karachi: Oxford University Press, 65-76.

- Loewen A, Kaacemy V and Qiam S (2010) Modern Sounds Traditional Words. In: Loewen A and McMichael J (eds) *Images of Afghanistan*. Karachi: Oxford University Press, 235-250.

- Loewen A and Nadiri P (2010) They Constantly Sing With Grief. In: Loewen A, McMichael J (eds) *Images of Afghanistan*. Karachi: Oxford University Press, 65-76.

- Mills MA (2013) Gnomics: Proverbs, Aphorisms, Metaphors, Key Words and Epithets in Afghan Discourses of War and Instability. In: Green N and Arbabzadah N (eds) *Afghanistan in Ink: Literature Between Diaspora and Nation*, Oxford University Press, pp. 229-253.

- Mills M and Ahrary A (2006). *Folklore of Afghanistan*. Available at: [http://www.khyber.org/culture/a/Folklore\\_of\\_Afghanistan.shtml](http://www.khyber.org/culture/a/Folklore_of_Afghanistan.shtml) [Accessed 10 April 2017].

- Monsutti A (2004). *Guerres et migrations: réseaux sociaux et stratégies économiques des Hazaras d'Afghanistan*. Institut d'ethnologie; Ed. de la Maison des sciences de l'homme.

- Nooshin L (cd) (2009) *Music and the play of power in the Middle East, North Africa and Central Asia*. SOAS musicology series, Farnham, Surrey, England; Burlington, USA: Ashgate.

- Olszewska Z (2007) "A Desolate Voice": Poetry and Identity among Young Afghan Refugees in Iran. *Iranian Studies* 40(2):203-224.

- Olszewska Z (2013) Lyric Realism: Poetic Reflections of Refugee Life in Iran. In: Green N and Arbabzadah N (eds) *Afghanistan in Ink: Literature between Diaspora and Nation*: 185-207.

- Olszewska Z (2015) The pearl of Dari: poetry and personhood among young Afghans in Iran. *Public Cultures of the Middle East and North Africa*. Bloomington: Indiana University Press.

- Proust M (1954) *A la recherche du temps perdu*, vol. III, Bibliothèque de la Pléiade, Gallimard.

- Razafimahatratra FX (2008). De l'exil à la nostalgie au travers de la littérature malgache. *Études océan Indien*, (40-41), 161-186.

- Sakata III. (n.d.) *Music in the mind: the concepts of music and musician in Afghanistan*. Washington, 2002.

- Sakata III. (1987) Hazara women in Afghanistan: Innovators and preservers of a musical tradition. *Women and music in cross-cultural perspective*: 85-95.

- Safri M (2011). The transformation of the Afghan refugee: 1979-2009. *The Middle East Journal*, 65(4), 587-601.

- Tourn I. (2009). *Chemin de l'exil: vers une identité ouverte*. Campagne première.

دکتر، دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۸۹.

- نیک‌خواه، عبدالرحیم، «تحلیل و بررسی عناصر ادبیات مقاومت در شعر معاصر افغانستان»، ادب فارسی، شماره ۲، ۱۳۸۸.

- نیکویخت، ناصر، چهرقانی پرچلویی، رضا، «صورت و مضمون شعر مهاجرت افغانستان، گوهر گویا، ۱۳۸۶.

- مظفری، ابوطالب، شعر مهاجرت از ابراز هویت تا احراز هویت، نشریه فارس، ۱۳۹۴.

- وثیقی، محمدعکف، معرفی و بررسی شکل و محتوای شعر مهاجرت افغانستان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۸.

- هاشمی، نیلوفر، ادبیات عامیانه افغانستان در مقایسه با ادبیات عامیانه ایران امروز، کابل: انتشارات یوسف‌زاد، ۱۳۹۵.

- مجموعه‌های گردآوری‌شده فرهنگ شفاهی (شعر و دوبیتی‌های عامیانه، افسانه‌ها و ضرب‌المثل‌ها) و دیگر مجموعه‌های شعر.

- احدی، فضل‌احد، فرهنگ عامیانه پنجشیر، کابل: انتشارات خیام، ۱۳۹۰.

- انوشه، حسن و شریعتی، حفیظ، افغانستان در غربت، زندگی‌نامه و نمونه سروده‌های شاعران تبعیدی افغانستان، تهران: انتشارات نسیم بخارا، ۱۳۸۲.

- ایماق، فیض‌الله، شکوفه‌های ادب؛ مشتمل بر تک‌بیتی‌ها، دوبیتی‌ها و رباعیات گلچین کابل، بنیاد غضنفر، ۱۳۹۳.

- جاوید عبدالاحمد، افسانه‌های قدیم شهر کابل: انتشارات امیری، ۱۳۹۰.

- جعفری، محمود، گزینۀ ضرب‌المثل‌های موضوعی افغانستان، کابل، مرکز منبع معلومات افغانستان در پوهنتون کابل (ACKU)، ۱۳۹۳.

- خاوری، محمدجواد، دوبیتی‌های عامیانه هزاره‌گی، تهران: نشر عرفان، ۱۳۸۲.

- خلیلی، خلیل‌الله، شب‌های آوارگی، نشرات شورای ثقافتی جهاد افغانستان، ۱۳۶۵.

- رحمان، روشن، نمونه‌های فولکلور در، ج ۲، دوبیتی‌ها و رباعیات، کابل: شورای فرهنگی پوهنتون افغانستان، ۱۳۶۸.

- ساقی، نبی، دوبیتی‌های مردمی غور، کابل: انتشارات سعید، ۱۳۸۸.

- سمنگانی، محسن حسن، یک‌دسته گل: بهترین دوبیتی‌های محلی، کابل: مطبعه اسد دانش، ۱۳۷۸.

- شعور، اسدالله، ترانه‌های کهنسار، کابل، وزارت اطلاعات و فرهنگ، ۱۳۵۳.

- شهرانی، عنایت‌الله، دوبیتی‌های تاجیکی بدخشان و تخار، کابل: مؤسسه انتشاراتی الزهر، ۱۳۸۹.

- شهرستانی، شاه‌علی اکبر، ادب عامیانه هزارگی در، مجله ادب، شماره سوم، ۱۳۵۲.

- ضیاءالحق ضیاء، ادبیات فولکلوریک محلی، زون کابل، مطبعه صدیقی، ۱۳۸۵.

- قاضی‌زاده، احمد نبیل، فرهنگ عامیانه بدخشان، کابل: قرطبه، ۱۳۹۵.

- قویم، عبدالقیوم، ادب عامیانه در تخار، مجله ادب، شماره سوم، ۱۳۵۲.

- کاظمی، محمدکاظم، شمشیر و جغرافیا، مشهد: نشر سپیده باوران، ۱۳۹۲.

- کاظمی، محمدکاظم، پیاده آمده بودم، تهران: سوره مهر، ۱۳۸۸.

- نشرات کتابخانه کیومرث، مجموعه‌ای از فولکلور عامیانه زبان دري شامل: سرودها، رباعیات، دوبیتی‌ها، ضرب‌المثل‌ها و چیستان‌ها، افسانه‌ها، روایات و لطیفه‌ها، کابل: نشرات کتابخانه کیومرث، ۱۳۷۰.

- میرپور، میرعبدالقدوس، ضرب‌المثل‌ها و کلمات قصار، پشاور، بی‌نا، ۱۳۷۴.

- منابع به زبان‌های انگلیسی و فرانسوی:

- Ansari Z I (1990) *Ilijrah in the Islamic tradition*. In: Anderson EW and Dupree NH (eds) *The Cultural Basis of Afghan Nationalism*. London: Pinter Publishers, pp. 3-18.

- Adelhkhah, F., & Olszcwska, Z. (2006). *Les Afghans iraniens. Études du CIRI*, (125), 1-42.

- Baily J (1981) *Cross-cultural perspectives in popular music: the case of Afghanistan*. *Popular Music*, 1, 105-122.

- Baily J (1998) *Discours sur la musique à Herat (Afghanistan)*. *Cahiers de musiques traditionnelles*, 11: 125-140.

- Baily J (2005) *So near, so far: Kabul's music in exile*. In: *Ethnomusicology Forum*, Taylor & Francis, pp. 213-233. Available at: <http://www.tandfonline.com/doi/abs/10.1080/17411910500329658> (accessed 18 April 2017).